

دوست

خردسالان

سال سوم،

شماره ۱۵۴، پنجشنبه

۱۴ مهر ۱۳۸۴

۱۵۰ تومان



۱۳ فلوت زن عجیب (۲)



۱۷ به دنبال بچه‌ها



۲۰ قصه‌ی حیوانات



۲۲ گفتم: «شادی!»



۲۴ کار دستی



۲۵ فرم اشتراک



۲۷ اون چیه که ...؟



۳ با من بیا



۴ کتابی برای موشی



۷ نقاشی



۸ فرشته‌ها



۱۰ پاییز



۱۱ جدول



۱۲ بازی



پدر و مادر عزیز، مریب گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

• مدیر مسئول: مهدی ارگانی
• سردبیران: الفشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد
• مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد
• تصویرگر: محمد حسین صلواتیان
• گرافیک و صفحه آرایی: صدف صفیپور
• نیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج
• توزیع: فرخ فیاض
• امور مشترکین: محمد رضا اسفندی
• نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج
• تلفن: ۶۷۰ ۱۲۹۷ و ۶۷۰ ۶۸۲۲ - فاکس: ۶۷۱ ۲۲۱۱



بامن بیا ...

دوست من سلام.

من یک استکان چای هستم.

صبح‌ها در سفره‌ی صبحانه، بعدازظهرها در سفره‌ی عصرانه و

وقت خستگی و تشنگی در کنار تو هستم.

بعضی‌ها مرا با شکر، شیرین می‌کنند و می‌خورند.

بعضی هم مرا با قند می‌خورند.

راستی، تو با یک استکان چای،

چند تا قند می‌خوری؟

نمی‌گویم که قند زیاد،

دندان‌های قشنگ تو را خراب می‌کند

چون تو خودت این را خوب می‌دانی.

فقط می‌گویم که نوشیدن چای،

خیلی خیلی خوب است ولی با

قند کم!

حالا دست مرا بگیر و با من بیا...





کتابی برای موشی

مرجان کشاورزی آزاد

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز وقتی که جادوگر مشغول آب دادن به گل‌های باغچه بود، موشی با عجله خود را به او رساند و یک کاغذ به او داد و گفت: «دوست عزیز! امروز یک نفر به فانه‌ی من آمد و این کاغذ را به من داد. روی آن پر از شکل‌های عجیب و بادیوی است. من هر چه فکر کردم، نفهمیدم معنی این شکل‌ها چیست. شاید تو بتوانی از بادیوی این شکل‌ها سر در بیاوری.»

جادوگر کاغذ را گرفت و به آن نگاه کرد.

بعد به موشی گفت: «پنر روز دیگر، یکی از دوستان تو که در شهر زندگی می‌کند به دیدنت خواهد آمد.»

موشی کاغذ را گرفت و گفت: «تو از کجا می‌دانی؟»

جادوگر گفت: «من بادیوی فناندن این شکل‌ها را بلده‌ستم!»

موشی گفت: «ولی دوست من یک موش است نه یک بادیوگر!»

جادوگر گفت: «بادیوی فناندن این شکل‌ها را هر کسی می‌تواند یاد بگیرد، تو هم می‌توانی!»

موشی با خوش حالی گفت: «پس به من هم یاد بده!»



از آن روز به بعد، موشی هر روز به خانه‌ی جادوگر می‌رفت و از او جادوی خواندن و نوشتن را یاد می‌گرفت. جادوگر با این که همه‌ی جادوها را فراموش می‌کرد، اما جادوی خواندن و نوشتن را فراموش نکرده بود و از این که می‌توانست به موشی کمک کند، خیلی خوش حال بود. موشی تصمیم گرفت که یک کتاب جادو برای خودش درست کند، کتابی پر از حروف و کلمات زیبا.

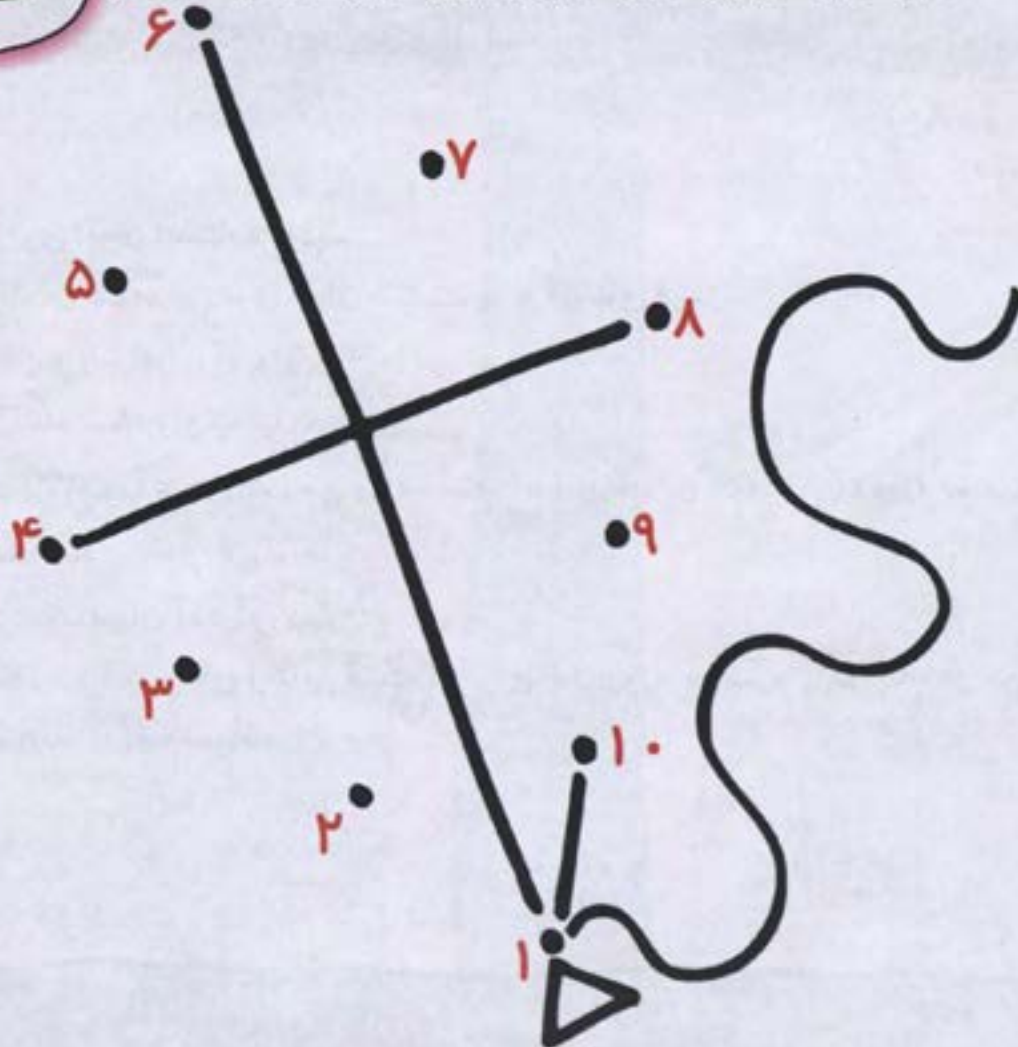


نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.
آن را رنگ کن.



۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



فرشته‌ها



من و مادر بزرگ، توی ایوان ایستاده بودیم.
مادر بزرگ، یک گلدان شمعدانی توی ایوان داشت، پر از گل‌های قرمز.
مادر بزرگ گفت: «برو یک لیوان آب بیاور.»
گفتم: «مادر بزرگ! مگر شما روزه نیستید؟»
مادر بزرگ خندید و گفت: «عزیز دلم! من روزه هستم. اما این گلدان شمعدانی که روزه نیست.
ببین! قاک آن فشک است و آب می‌خواهد.»
برای گل شمعدانی یک لیوان آب آوردم.
من فکر می‌کنم مادر بزرگ من گل زیبایی است که برای خدا روزه می‌گیرد و هر چه قدر هم
تشنه باشد، تا وقت افطار، آب نمی‌خورد.



پاییز

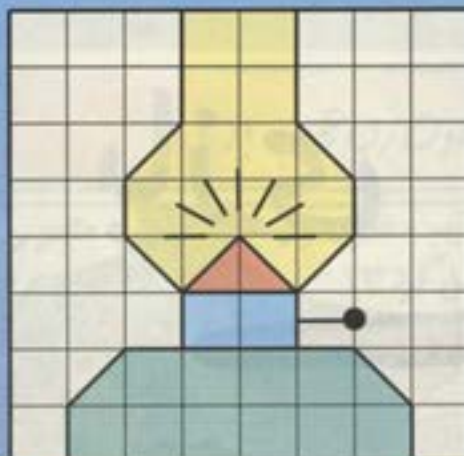
محمد حسن حسینی

دوباره دعوا سر برگ
شاخه بکش، باد بکش
دوباره زیر کفش ها
صدای خش و خش و خش

دوباره قار و قار و قار
پر شده توی باغ ها
خبر می آورند باز
کلاغ ها، کلاغ ها

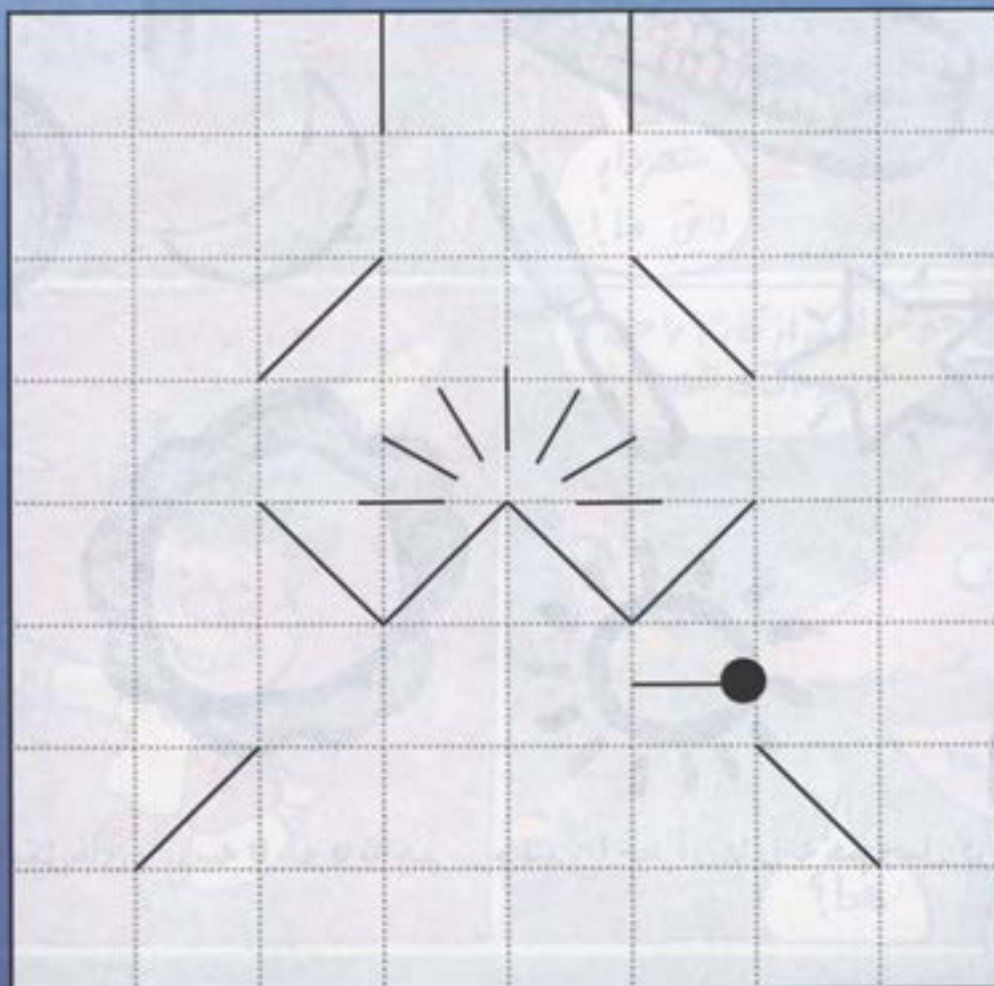
فرشته ها زدند باز
به برگ ها هزار رنگ
قرمز و زرد و قهوه ای
رسیده پاییز قشنگ





جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



شکل‌های بالا، سه تا سه تا به هم مربوطند. با خط آن‌ها را به هم وصل کن.

فلوت زن عجیب! (۲)

صحنه پنجم











با معرفی شخصتهای
داستان به کودک از او
بخواهید در خواندن
داستان شما را
همراهی کند.



مرغ



جوجه



گوسفند



بره



گوساله



گاو

به دنبال بچه‌ها

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک مزرعه بود، سبز و قشنگ.

در این مزرعه، یک مرغ، یک گوسفند و یک گاو زندگی می‌کردند.

یک گاو، یک گوساله داشت.

یک مرغ، یک جوجه داشت و یک گوسفند هم یک بره داشت.

از صبح تا شب با هم بازی می‌کردند و صدای بع بع و ماع ماع و جیک جیک شان

همه جا می‌پیچید.

اما یک روز،  و  و  به هم گفتند: «امروز چه قدر همه با ساکت است. پس بچه‌ها کجا هستند؟»

 ، قد قد قدا کرد و  را صدا کرد.

 ، بع بع کرد و  را صدا کرد.

 ماع ماع کرد و  را صدا کرد.

اما هیچ کدام از بچه‌ها جوابی ندادند.

 گفت: «باید دنبالشان بگردیم.»

 گفت: «اگر در مزرعه بودند، صدای ما را می‌شنیدند.»

 گفت: «پس برویم بیرون مزرعه.»

 و  و  از مزرعه بیرون رفتند و دنبال بچه‌هایشان گشتند.





ناگهان صدای گریه‌ی  و  را شنیدند.

و  با عجله به طرف صدا رفتند.

هم به دنبال آن‌ها رفت.

 وقتی مادرش را دید، جلو دوید و گفت: «ما برای کردش به بیرون از مزرعه آمدیم.»

 پیش مادرش دوید و گفت: «اما راه را گم کردیم.»

 پرسید: «پس  ی من کجاست؟»

 از پشت یک درخت بیرون آمد و گفت: «من این‌جا هستم!»

 با خوش حالی  را بوسید و گفت: «هیچ وقت، هیچ وقت از مزرعه دور نشوید!»

و  و  به مادرهایشان قول دادند و همه با هم شاد و خندان به مزرعه برگشتند.

قصه‌ی حیوانات



۱ | یک روز جغد، پرواز کرد و رفت و رفت تا به سرزمین‌های برفی رسید.

۳ | جغد روی برف‌ها نشست و پرسید:
«تو دیگر چه جور حیوانی هستی؟»



۲ | ناگهان چشمش به جغدی افتاد که مثل برف سفید بود.



۴ | جغد سفید گفت: «من بؤف سفید هستم. بؤف سرزمین‌های برفی...»



۶ روباه‌ها سفیر هستند...



۵ این‌ها بچه‌ها سفیر هستند...

۸ همین موقع برف شدیدی شروع به باریدن کرد. جغد سفید گفت:
« این‌ها مهمان‌های ما هم زیر برف، سفیر سفید می‌شوند، مثل تو! »

۷ حتی خرگوش‌ها هم سفیر هستند.





گفتم: «شادی!»

سرور کتبی

گفتم: «شادی!»

عید آمد و سفره‌اش را پهن کرد.

گفتم: «مهربانی!»

همسایه‌مان آمد و حال مرا پرسید.

گفتم: «دوستی!»

خورشید آمد و گل‌ها را بوسید.

گفتم: «شادی، مهربانی، دوستی!»

مامان آمد و مرا بغل کرد.





کار دستی

- شکل‌ها را از روی خط سبز قیچی کن.
- از روی علامت نقطه چین، پاکت را تا بزن.
- روی علامت  چسب مایع بزن.
- قسمت‌های صورتی را به پشت تابزن و به‌چسبان.
- کارت‌ها را یکی یکی داخل پاکت بگذار.



دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۴
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۱۷۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران - خیابان انقلاب،
چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

فرم اشتراک

نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء



• نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشر

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





اون چیه که ... ؟

مصطفی رحماندوست



اون چیه که صبح تا غروب باهاته
همراهته، چسبیده به پاهاته
هر جا بری باهات می آد
نه آب می خواد، نه نان می خواد
تو آب می افته ولی خیس نمی شه
به در و دیوار می خوره
باز سالمه همیشه
شب که می شه می خوابه
تاریکی شب ها براش، مثل یه رختخوابه

